



Shaere.ir

## «نفرت»

همچو آدامسی جویده شده  
در زیر دندان دلتنگی  
تف میشوم از دهان شعر  
مسافت خدا فرسنگی



شعر ای رسالت عبث  
در تلاشی بیهوده  
شعر ای مستی خیال  
در جامهای فرسوده

مرا به حال خودم بگذارید  
ای واژه گان حیرانی  
از جان من چه میخواهید  
نیست راه جبرانی

باید تن به جدایی داد  
باید گریخت از شهر  
باید تشنه ماندو نخورد  
جرعه ای از این نهر

از نامردی این عشق  
زمیست به جان و تنم

خودت را به گیجی نزن  
روی شماست سخنم

غورو نیست که آبله است  
چرکین و زشت وسیاه  
منفور نبودی پیش از این  
صاحب افکار تباہ

رفته ام نگو خدا حافظ  
خدای تو حافظ من نیست  
بگو این لحظه ی آخر  
خدای تو آخر کیست؟؟؟

ستاره فرخی نژاد<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> شعر از ستاره فرخی نژاد